

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ»

«فَبِمَا نَقُضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَ جَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَ نَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ وَ لَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (۱۳) وَ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ فَأَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَ الْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَسَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ اللَّهُ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ (۱۴) يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَ يَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ كِتَابٌ مُبِينٌ» (۱۵)

نکته‌ای درباره زبان قرآن

یکی از دوستان پرسیده بود روایات قرآن که مشخصاً یک نقطای جمله قطع می‌شود؛ یعنی فعل را تمام نمی‌کند. کسانی که با قرآن آشنا هستند دیدند کثیراً این اتفاق می‌افتد؛ مثلاً جمله شرطیه را می‌گوید، ولی جزای شرط را نمی‌گوید جمله را تمام نمی‌کند، لذا باید با یک سری پرانتزهایی آن‌ها را جفت و جور کرد تا... آیا درست کردن این پرانتزها سلیقه‌ای است؟ یا این قرآن به عنوان کلامی واحد باید بشود این پرانتزها را جور کرد. گزینه‌ی دو صحیح است و این‌طور است که خود قرآن شاهدهی دارد برای که این قسمت قطع شده‌ی آن درست شود. به عنوان مثال این سوره مبارکه نساء، آیه ۱۵۵، دارد: «فَبِمَا نَقُضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ وَ كُفِّرِهِمْ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ قَتَلِهِمُ الْأَنْبِيَاءَ بَغْيِرٍ حَقٍّ وَ قَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ» این یکی از موارد بی‌شماری است که قرآن دارد. این «مِيثَاقَهُمْ» شبیه آیه‌ای است که در سوره مبارکه مائده است. در حقیقت این‌ها شاهدهای جمع است، «مِيثَاقَهُمْ وَ كُفِّرِهِمْ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ قَتَلِهِمُ الْأَنْبِيَاءَ بَغْيِرٍ حَقٍّ» و این قول آن‌ها که گفتند «قُلُوبُنَا غُلْفٌ» (بقره: ۸۸)؛ قلب ما غلف است. ما نمی‌فهمیم. این همان «وَ جَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً»؛ ما دل این‌ها را قسی کردیم. این

معارفی که به این صورت است باید بگردیم به دنبال آیات مثالی در قرآن و ببینیم که کجا شبیه این را گفتند تا ما با آن شباهت‌ها قسمت‌های به ظاهر ناتمام را تمام کنیم.

- (سؤال) آن جا این بود که «فِيمَا نَقُضِهِمْ» یک کاری کردند که ما «وَأَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا»

یک کاری می‌کنیم. البته تنها حکمت آن این نیست که بخواهیم با جاهای دیگر پر شود.

مثال دیگر: سوره مبارکه نور، آیه ۱۰ را ببینید. ص ۳۵۰. در این آیه انگار دارد یک چیز را در جزای شرط، مخفی نگه می‌دارد. «وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ»؛ اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود. «وَأَنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ حَكِيمٌ»

مثال بعدی: آیه ۲۰ را ببینیم. «وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ رَوْفٌ رَحِيمٌ»؛ اگر

فضل و رحمت خدا نبود؛ یعنی تا می‌آید جمله تمام شود، جمله قطع می‌شود!

مثال بعدی: آیه ۲۱ را ببینید. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ وَمَنْ يَتَّبِعْ

خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ

أَبْدًا»؛ اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود احدی از شما هدایت نمی‌شدید! گویی در سوره دارد

انسان را در یک سیری پیش می‌برد که اگر فضل و رحمت خدا نبود، خب اگر نبود مثلاً چه؟! البته

ممکن است دلایل آن مختلف باشد ولی به هر جهت این‌طور نیست که بشود سلیقه‌ای این جملات

به ظاهر ناتمام را تمام کرد.

به هر حال کسانی که قرآن بخوانند این را می‌بینند که این‌ها خیلی زیاد است. عبارات به این

صورت دیدید یک جا نقطه قطع دارد؛ مثلاً فعل آن تمام نمی‌شود، یا جزای شرط تمام نمی‌آید.

خیلی وقت‌ها بیانات آزادی وجود دارد به دلیل تحمل وجوه مختلف؛ یعنی شما آیات را که مدام با

هم بررسی می‌کنید می‌بینید که مثلاً شاید می‌خواستند وجوه مختلف را بپذیرد؛ مثلاً این جزای

شرط را تمام نکرده است که شما با این آیه یک وجه را ببینید و با آن آیه یک وجه دیگر را ببینید.

ممکن است در قرآن بتوانید این وجوه مختلف را پیدا کنید.

(۱۳): فَبِمَا نَقَضْتُمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَنَسُوا حَظًّا
مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ
الْمُحْسِنِينَ *

در آیه ۱۳ سوره مبارکه مائده که کلاً بحث میثاق را می‌گیرد؛ اخذ میثاق و شکستن میثاق و پیامد شکستن میثاق‌ها که عملاً می‌خواهد از اول سوره تا آخر سوره سیر میثاق با ولایت را مطرح کند، لذا این‌که به واسطه‌ی نقض میثاق «لَعَنَّاهُمْ»؛ ما آن‌ها را لعنت کردیم. «وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً»؛ ما قلب آن‌ها را قسی قرار دادیم.

قساوت قلب در قرآن در برابر طهارت قلب است

عرض کردیم قلب قسی به معنای قلب بی‌عاطفه به این معنایی که الان استفاده می‌کنیم نیست؛ مثلاً می‌گوییم که طرف خیلی قسی القلب است. خیلی قسی القلب است یعنی گریه نمی‌کند، یا مثلاً یک حیوان را راحت می‌کشد، در صورتی که وقتی بحث قساوت قلب را در آیات قرآن نگاه می‌کنید، می‌بینید قساوت قلب فضایی است که با طهارت قلب منافات دارد؛ یعنی طرف قلب طاهری ندارد. قلب قسی دارد. قسی القلب است به معنای این که قلب طاهری ندارد.

(سوال) ببینید در روایات هم بحث قساوت قلب داریم. مثلاً آن‌جا می‌گویند که «مَا جَفَّتِ الدَّمْعُ»؛ اشک خشک نمی‌شود، «إِلَّا لِقَسْوَةِ الْقُلُوبِ»؛ مگر این‌که دل قسی شده باشد. بعد ببینید «وَمَا قَسَتِ الْقُلُوبُ إِلَّا لِكَثْرَةِ الذُّنُوبِ»؛ یعنی قلب قسی قلبی است که از روی کثرت گناه قسی شده است؛ یعنی گناه زیاد می‌کند. قلب او قسی می‌شود، قلب او که قسی می‌شود اشک او در نمی‌آید. این اشک یک اشک معنوی است که درمی‌آید یا نمی‌آید. وگرنه اشک همه در مصیبت‌های دنیایی در می‌آید، این اشک معنوی هم نیست. این اشک خیلی مقدسی هم نیست. آن چیزی که خیلی مقدس است، تضرع است که هدف بعثت انبیاء است؛ یعنی تضرع، آن خاکساری است نه گریه

کردن. خیلی وقت‌ها ملازم با گریه کردن است، منتها برای خالی کردن باد آدم است مثلاً ببینید این آیات را که خیلی آیه‌ی جدی هم در بحث قساوت قلب است.

نتیجه قساوت قلب این که انسان خاکسار نمی‌شود حتی در مصیبت‌ها

ص ۱۳۲، سوره انعام، آیه ۴۰ به بعد را نگاه کنید. «قُلْ أَرَأَيْتُمْ»؛ به آن‌ها بگو شما نظرتان چیست؟ «إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ أَوْ أَتَتْكُمُ السَّاعَةُ»؛ وقتی که به شما عذاب الهی می‌رسد یا ساعه به سمت شما می‌آید، «أَغَيْرَ اللَّهِ تَدْعُونَ»؛ آیا غیر خدا را می‌خوانید. «إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»؛ اگر راست می‌گویید؟ وقتی که یک عذابی از جانب خدا می‌آید باز هم غیر خدا را می‌خوانید؟ «بَلْ إِيَّاهُ تَدْعُونَ»؛ وقتی که عذاب می‌آید انسان را یک دفعه می‌خواهد بگیرد. «فَيَكْشِفُ مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِنْ شَاءَ»؛ آن موقع آنچه که می‌خوانید، مصیبت را برمی‌دارد. «إِنْ شَاءَ»؛ اگر بخواهد. «وَتَنْسُونَ مَا تُشْرِكُونَ» و آن شرک شما از یاد شما می‌رود. بعد از این بحث‌ها می‌آید این جمله‌ی کلی را می‌گوید. «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ»؛ ما به سمت امت‌ها در قبل از تو آدم ارسال کردیم. «فَأَخَذْنَاهُم بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ»؛ ما این‌ها را به «بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ»؛ به گرفتاری و مصیبت گرفتیم، باشد که این‌ها تضرع کنند! این تضرع به معنای خاکساری است و به معنای گریه کردن نیست. بعد این را می‌گوید. «فَلَوْ لَا إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا» چرا این‌ها وقتی باس ما می‌آید تضرع نمی‌کنند؟ باس می‌آید انسان گریه می‌کند، ولی چرا تضرع نمی‌کند؟ چرا خاکسار نمی‌شود؟ وگرنه باس الهی که می‌آید، مشکل الهی که می‌آید، هم دل انسان درد می‌گیرد، هم اشک انسان جاری می‌شود. همه هم همین‌طور هستند. در کل دنیا این‌طور است. یک مریضی برای یک کسی پیش می‌آید می‌بینی دل انسان می‌گیرد، اشک او هم جاری می‌شود. آن حالت سنگ‌دل به آن معنای متداول خیلی کم پیدا می‌شود. حرف این است که «فَلَوْ لَا إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا»؛ چرا باس ما می‌آید، این‌ها تضرع نمی‌کند، چرا این‌ها خاکسار نمی‌شوند. بعد می‌گوید. «وَلَكِنْ قَسَتْ

قُلُوبُهُمْ»؛ این‌ها به خاطر این‌که دل آن‌ها قسی شده آن موقع تبدیل به تضرع نمی‌شود. این همین است که در مقابل طهارت دل است

نتیجه قساوت قلب: توجیه و تئوریزه کردن گناه

و بعد دارد: «وَزَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»؛ این کارهایی را که می‌کنند، شیطان برای آن‌ها زینت می‌دهد که این هم از آثار قساوت قلب است؛ یعنی از آثار قساوت قلب این است که شیطان چیزهایی که انسان انجام می‌دهد زینت می‌دهد.

همین آیه را با آیات دیگر به هم بزینیم مدام آن زینت‌ها هم مشخص می‌شود. اصلاً واقعاً قرآن یک مجموعه است که همه‌ی ساختمان آن در هم فرو رفته است. مثل این ساختمان‌های بتنی است که آرماتور مهار، آرماتورهای انتظار را می‌گذارند که طبقه‌ی بعدی را بسازند. خب این دقیقاً این آرماتورهای انتظار را گذاشته و کلاً همه‌ی آیات آن به هم متصل شدند. حتی این «وَزَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» حتماً این را همین الان به شما نشان دهم.

سوره اعراف، آیه ۹۵ را بیاورید. از این جهت جالب است. این دو آیه را با هم نگاه کنیم. آیه ۹۴ را نگاه کنیم. «وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَضُرَّعُونَ» «يَضُرَّعُونَ» هم یعنی همان «يَتَضَرَّعُونَ» است. این (ت) به (ض) تبدیل می‌شود و با هم ادغام می‌شود. این آیه را با آن آیه با هم نگاه می‌کنیم. «ثُمَّ بَدَّلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ»؛ آن موقع جای این سیئه حسنه دادیم. به جای این مشکل و مصیبتی که پیش آمد. «حَتَّىٰ غَفَوْا» به معنای این‌که مشکل آن‌ها رفع شد و زیاد شدند. این‌ها به جای این‌که بیداری اتفاق بیفتد ببینید چه می‌گویند؟! این همان «زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ» است. می‌گویند: «وَقَالُوا قَدْ مَسَّ آبَاءَنَا الضَّرَّاءُ وَالسَّرَّاءُ فَأَخَذْنَاهُمْ» می‌گویند: اصلاً این جریان طبیعت است که بعضی وقت‌ها باران می‌آید بعضی وقت‌ها نمی‌آید. «قَدْ مَسَّ آبَاءَنَا»؛ آباء ما هم همین‌طور بودند. «الضَّرَّاءُ» داشتند. «السَّرَّاءُ» داشتند. خوشی داشتند، مشکل داشتند؛ یعنی ما باس خود را که می‌آوریم، این‌ها مکر در آیات می‌کند. این‌که در قرآن

داریم که در آیات خدا مکر می‌کند؛ یعنی چاره‌اندیشی می‌کنند. یعنی به جای این که پیام این مصیبت این باشد که: تو این کار را کردی این طور شد. به جای این که پیام این‌ها را بگیرند چیزی که اتفاق می‌افتد این است که «قَدْ مَسَّ آبَاءَنَا الضَّرَّاءُ وَ السَّرَّاءُ»؛ قبلاً هم همین طور بود. ایام خوشی داشته، ایام ناخوشی داشته. بعد این‌ها هم تبدیل به تئوری می‌شود! بدترین حالت گناهکاری این است که انسان این بلایا را تبدیل به تئوری کند و با آن این‌ها را تکذیب کند. این همان قدم انتهایی شیطان است که می‌گوید: «لَا تَتَّبِعُوا خُطَوَاتِ الشَّيْطَانِ» (بقره: ۱۶۸)؛ به دنبال خطوات شیطان نروید. «إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ» (همان: ۶۹)؛ که بعد یک چیزی به خدا نسبت دهید. قدم انتهایی این است؛ یعنی اگر کسی با گناه شروع کند در گناه نمی‌ماند. این‌ها را به تئوری تبدیل می‌کند.

گناه < تکذیب آیات > استهزاء آیات

همین آیه فوق العاده‌ی سوره مبارکه روم دارد: «ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوَايَ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ» (۱۰) این «عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوَايَ» این خبر «کان» می‌شود و آن «أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ» تاویل به مصدر که می‌رود، اسم کان می‌شود و به این معنی می‌شود که تکذیب می‌شود؛ یعنی تکذیب عاقبت کسانی است که گناه می‌کنند؛ یعنی از گناه شروع می‌شود سراغ تکذیب می‌رود. یعنی آدمی که «أَسَاءُوا السُّوَايَ»؛ گناه را زیاد می‌کند، یا کار بد را خیلی بد انجام می‌دهد؛ یعنی مدام دارد گناه می‌کند. اگر این در همین مسیر بماند تا آخر در گناه نمی‌ماند تبدیل به تکذیب می‌شود و در انتها تبدیل به استهزاء می‌شود. یعنی تکذیب و استهزاء قدم‌های انتهایی است که شخص در گناه برمی‌دارد. «ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوَايَ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ»؛ تکذیب، استهزاء، عاقبت کسانی است که وارد خط گناه می‌شوند.

غفلت از چراها و پرداختن به چگونگی‌ها

ببینید آن وقت آن هم همین می‌شود. می‌شود «قَدْ مَسَّ آبَاءَنَا الضَّرَّاءُ وَالسَّرَّاءُ» آن موقع «فَأَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ» این همان «زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» آن «ما كَانُوا يَعْمَلُونَ» را که برای آن‌ها زینت می‌دهد. زینت دادن آن همین طور به همین معناست که به جای این‌که از خشکسالی‌ها و ترسالی‌ها نتیجه‌ی دیگری گرفته شود، نتیجه‌ی آن این می‌شود که بله اصلاً ما دوره‌های خشکسالی داریم! یا اصلاً دوره‌ی خشکسالی تمام شده بود! این‌ها یک سری نمودارهایی دارد. نمودارهای خشکسالی، نمودارهای ترسالی و اصلاً به هیچ چیز هم ربط ندارد! اصلاً خشکسالی و ترسالی به چیزی ربط ندارد! می‌بینی که تبدیل به یک تئوری می‌شود که خشکسالی و ترسالی، سیل و زلزله به چیزی ربط ندارد! ولی چیزهایی که قرآن و روایات ما به کرات این نکته را می‌گوید که می‌تواند یکی از عوامل سیل گناه باشد. «فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ العَرَمِ» (سبأ: ۱۶)؛ گناه که می‌کنند سیل می‌آید، گناه که می‌کنند زلزله می‌آید؛ یعنی پتانسیل آن‌ها زیاد می‌شود، قابلیت آن‌ها زیاد می‌شود. یکی از عوامل می‌تواند این باشد. بعد می‌بینید که به جای این‌که جواب این چراها را بدهد، می‌آید خود را با چگونه‌ها مشغول می‌کند! می‌گوید: زلزله آمد، این روی گسل فلان واقع شده بود و چون این گسل لرزید این زلزله آمد. خوب این چه ربطی دارد؟! مگر ما گفتیم روی گسل واقع نشده بود یا مثلاً این تخته‌ها روی هم نلغزید؟! مگر چنین حرفی بود. بحث این است که چرا آمد؟ نه این که چگونه آمد. چگونه‌ی آن همین است که تو داری می‌گویی. ولی چرا این گسل لرزید. شما می‌گویید: چون که پایین ما است. چرا آن این‌طور نشد؟ چرا آن؟ همین طور سؤال خود را ادامه می‌دهم. مدام نگو چگونه؟

خیلی وقت‌ها ما به دنبال سؤال‌های چرایی هستیم. شما ممکن است تصادف کنی و بعد بگویی من چرا تصادف کردم. خوب می‌گویم شما وقتی که از منزل بیرون آمدی با سرعت این‌قدر آمدی و آن هم با سرعت این‌قدر آمد و شما به هم خوردید. شما این را قبول می‌کنی؟ می‌گویی نه! من می‌خواهم بدانم چرا برخورد؟ این‌ها که فیزیک است. این که چگونه این اتفاق افتاد، ولی من دنبال

این هستیم که چرا این مصیبت سر من آمد. خوب این‌ها است که سوال جدی بشر است که باید دنبال چراها بگردد.

نعمتی که برکت خدا است و نعمتی که مهلت خداست

بعد از آن ببینید (۲۴: ۲۶) «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ» (اعراف: ۹۶)؛ اگر اهل قریه‌ای ایمان بیاورند و تقوا داشته باشند. «لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم» بعد ما چکار می‌کنیم؟ «بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ» می‌آوریم؛ یعنی از زمین و آسمان برای این‌ها برکات می‌آوریم. اگر ایمان بیاورند، تقوا به داشته باشند. ولی آن طرف چه می‌شود؟ «فَتَحْنَا عَلَيْهِم أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ».

این جا است که انسان در آیات مثانی اختلاف‌ها را می‌فهمد. وقتی این‌ها در ترمذ خود می‌مانند آن اتفاقی که می‌افتد. «بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ» نمی‌آید. «فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِم أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ» (انعام: ۴۴) که ببینید این چیزی که الان در همین آیات مبارکه مانده که داریم می‌خوانیم این را دارد می‌گوید که «فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ» که ببینید این چیزی که الان در همین آیات مبارکه‌ی مانده که داریم می‌خوانیم این را دارد می‌گوید که «فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ» ببینید همه‌ی آیات را داریم تکه‌های آن را به هم گره می‌زنیم. ببینید این‌ها کید خدا می‌شود. اگر کسی بخشی از آیات الهی را، بخشی از معارف را کنار بگذارد؛ «نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ» بشود، این هم می‌بیند که از بالا و پایین دارد نعمت‌ها می‌آید! این هم یکی از سنن خدا است. ببینید اگر واقعاً وحی‌ای نبود که این‌ها را برای ما روشن کند، ما باید همین طور در عالم گیج می‌خوردیم. کما این‌که کسانی که دست آن‌ها به وحی متصل نیست، همین طور گیج می‌خورند. اگر کسی بخشی از آیات خدا را کنار بگذارد من باب «تُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَتُكَفِّرُ بِبَعْضٍ» (نساء: ۱۵۰) وحی الهی را کنار بگذارد، از بالا و پایین با نعمت‌های خدا مواجه خواهد شد. «فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِم أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ» نه «بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ»! (۴: ۲۹)

حالا از کجا معلوم می‌شود که این «بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ» است یا «فَتَخْنَا عَلَيْهِمُ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ» است؟! آدم نگاه می‌کند، می‌بیند که «نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ» است یا نه؟ آیا شما معارف را گرفتی؟ آیا این جامعه براساس تدین و ایمان و تقوا دارد عمل می‌کند که این طور شده است؟ برای همین است که روایات امیر المؤمنین در این کلمات قصار می‌گوید: «يَتَابِعُ عَلَيْكَ نِعْمَهُ وَ أَنْتَ تَعْصِيهِ فَأَحْذَرَهُ»؛ اگر دیدی نعمت‌های خدا همین طور پشت سر هم دارد می‌آید و تو هم که داری عصیان می‌کنی و معلوم است. عصیان هم ملاک دارد. چون شما داری این کاری که خدا می‌گوید نمی‌کنی کار دیگری می‌کنی. این معارفی که خدا می‌گوید قبول نداری یک معارف دیگر را قبول داری، می‌بینی نعمت‌های خدا همین طور پشت سر هم می‌آید. «وَأَنْتَ تَعْصِيهِ فَأَحْذَرَهُ» و تو داری گناه می‌کنی این‌جا همان جایی است که تو باید بترسی. این‌جا همان چیزی است که خدا به عنوان کید خود از آن یاد می‌کند. (۲۲: ۳۰)

کید خدا، استدراج در همان دو آیه‌ی معروف که «سَنَسْتَدْرِجُهُم مِّنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ» (قلم: ۴۴)؛ املاء می‌کنیم، استدراج می‌کنیم؛ یعنی درجه به درجه طرف را همین طور پایین می‌آوریم. در هر دو مورد داریم که «وَأَمْلَى لَهُمْ إِنْ كَيْدِي مَتِينٌ»؛ یعنی این کید است. کید من است که این‌طور عمل می‌کند؛ یعنی شما می‌بینید «نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ» که یک دفعه برای او نعمت‌هایی می‌آید. لذا پیامدهای «نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ» که هم در این سوره مبارکه مائده هم برای یهودی‌ها دارد می‌گوید، هم برای مسیحی‌ها می‌بینید که اگر پرسیدند چرا این‌طور است؟ دلیلش این است که اولاً وقتی این تبدیل به تکذیب می‌شود، تبدیل به کفر می‌شود. «يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ»؛ بعد این‌ها بخشی از آیات را کنار می‌گذارند. شما می‌بینید که «فَتَخْنَا عَلَيْهِمُ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ» می‌بینید این جامعه کفر جامعه‌ای است که خدا به شدت برای این‌ها از بالا و پایین می‌آورد. «أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ»، بعد هم «أَخَذْنَاَهُمْ بَغْتَةً» یعنی این می‌شود استدراج، می‌شود املاء، می‌شود کید. کید خدا می‌شود. تا این‌ها را انسان بفهمد خیلی طول می‌کشد! تا این‌ها را با قلب خود حس کند. لذا می‌گوید

بابا این‌ها که فلان، آن‌ها که این‌طور هستند، آن‌ها که... و البته ما هم غافلیم نه این که آن‌ها! (خیلی وقت‌ها بحث آن‌ها و ماها رد گم کنی است! مگر ما همه شرایط را رعایت می‌کنیم!). ولی این است که هدف کلی جامعه «حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ» (مائده: ۱۴) باشد؛ وقتی این حظ و بهره‌ای از آنچه که به آن داده شده، به او متذکر شده، فراموش می‌کند نتیجه‌ی آن می‌شود این تحریف کلام ما، که دل را قسی می‌کند.

شما آیه ۴۱ سوره مائده را نگاه کنید به عنوان نمونه تحریف از موضع؛ یعنی کلام را بعد از این که در مواضع خود آمد، تحریف کردند، گفته است. این که کسی تصمیم خود را از قبل گرفته است و قرآن می‌خواند و کسی که با ذهن بسیط می‌آید قرآن می‌خواند، این دو مدل است؛ یعنی بعضی‌ها هستند می‌خواهند غذای خود را سر سفره قرآن بخورند. این یک کار است. یک کار این است که انسان با خود غذا نمی‌آورد. می‌آید سر سفره قرآن غذا بخورد که این هم یک کار دیگر است.

ببینید راجع به منافقین و یهودی‌ها که این‌ها در حقیقت سرنوشت‌های گره‌خورده به هم دارند در آیه‌ی ۴۱ مائده می‌گوید «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنُ قُلُوبُهُمْ»؛ تو را محزون نکنند کسانی که سرعت در کفر گرفتند. از چه کسانی؟ «مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا» منتها «بِأَفْوَاهِهِمْ»؛ یعنی در منطقه‌ی دهان، چون این را گفتیم. این‌ها تأکیدهایی است مثلاً آیه داریم «يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ» (بقره: ۷۹)، معلوم است که «يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَرْجُلِهِمْ»، که نیست ولی معنی آن این است که این‌ها خودشان نوشتند. یعنی تأکید به این مطلب است. این که «آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ» این همان تعبیر حضرت ابی‌عبدالله‌الحسین است که «وَالَّذِينَ لَعِقُوا عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ»؛ «لَعِقُوا»؛ یعنی آدامس، یعنی دین را به صورت آدامس می‌خورند؛ یعنی نمی‌خورند می‌جووند. در منطقه‌ی دهان است. یک شیرینی ابتدایی هم اگر از آن گرفتند دیگر آن را تف می‌کنند. اگر فایده نداشته باشد تف می‌کنند. یک موقع کسی دین را می‌خورد، یک موقع

کسی دین را می‌جود. این می‌شود «وَالَّذِينَ لَعِقُوا عَلَىٰ أَلْسِنَتِهِمْ» دین را مثل آدامس در دهان خود کرده مدام دارد می‌گوید. ولی این دین او را فربه نمی‌کند. بخواهد گوشت و پوست و استخوان برای این بیاورد نمی‌آورد!

انسان از بعضی از این تعبیرهای روایات تعجب می‌کند که چطور اصلاً آیات، روایات... انسان اصلاً می‌خواهد فریاد بکشد! «قَالُوا آمَنَّا» می‌گویند «آمَنَّا» منتها «بِأَفْوَاهِهِمْ» می‌گویند. یعنی در منطقه‌ی دهان، دین دهنی. «وَلَمْ تُؤْمِنُ قُلُوبُهُمْ»؛ دین پایین نرفته تا منطقه‌ی قلب آن‌ها را تسخیر کند، اعتقادات آن‌ها را بخواهد تسخیر کند. «وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا»؛ برخی از یهودیان همین‌طور هستند. (علامت این دو تا سه نقطه در قرآن برای این است که می‌شود آیه را دو جور خواند) حالا این آیه را یا باید خواند که «قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنُ قُلُوبُهُمْ وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا» یا این‌طور بخوانید «قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنُ قُلُوبُهُمْ وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ». روی هر دوی آن‌ها وقف نکنید.

- این علائم چطور آمده است. این علائم تجویدی را خود پیامبر وضع کرده؟

- نه! برای همین است که ما خیلی وقت‌ها با اهل تسنن اختلاف داریم. بین خود شیعه هم اختلاف است که مثلاً این را چطور بخواند.

(سؤال) بله واقعاً این‌طور می‌شود. ما در تاریخ رحلت پیامبر اختلاف داریم؛ یعنی خیلی عجیب است! حالا تولد پیامبر می‌گوییم حالا انسان خیلی مهمی نبوده معلوم نبوده است، ولی ما در رحلت پیامبر اختلاف داریم. در وضو گرفتن پیامبر اختلاف داریم، حتی در شیعه در وضو گرفتن اختلاف داریم. ببینید بعضی مسح سر...

(سؤال) نه! می‌خواهم بگویم این‌طور اختلاف‌ها که کلاً هست. مثلاً من باب این است که داریم «وَأَمْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ» این با را به عنوان «باء بعضیه» نگرفتند گفتند «وَأَمْسَحُوا رُءُوسِكُمْ»، آن وقت چطور می‌شود؟ یعنی باید از پشت به عقب بیایید. از این‌جا به این‌جا بیایید، از این گوش‌ها بعد

گردن به این مسح سر می‌گویند. از این‌جا با کف دست جلو می‌آید، از این طرف به عقب می‌آید. از این طرف بغل، از این طرف به گوش‌ها می‌آیی، بعد می‌آید گردن این مسح سر می‌شود. خود این یکی از فتاوا است! یعنی می‌خواهم به شما بگویم که جایگاه قرآن معلوم می‌شود که چیست؟ یعنی قرآن در هر حرفی در زمینه دین. قرآن جایگاه خاص خود را به ما نشان می‌دهد.

ادامه آیه ۴۱ مائده: «وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا سَمَّاعُونَ لِلْكَذِبِ» حالا «مِنَ الَّذِينَ هَادُوا»، کسانی که «قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنُ قُلُوبُهُمْ» این‌ها می‌گویند «سَمَّاعُونَ لِلْكَذِبِ» اولاً این‌ها سَمَّاع هستند؛ می‌آیند خیلی حرف گوش می‌کنند منتها برای این که تکذیب کنند، برای این که اشکال بگیرند. بعد هم «سَمَّاعُونَ لِقَوْمٍ آخِرِينَ لَمْ يَأْتُوكَ»؛ خود این‌ها نفوذی یک عده‌ی دیگر هستند. این‌ها می‌آیند گوش می‌دهند «لِقَوْمٍ آخِرِينَ لَمْ يَأْتُوكَ»؛ برای کسانی که نیامدند. یک کسانی هستند که نمی‌آیند در محضر تو گوش کنند. این‌ها می‌آیند؛ چون می‌توانند رفت و آمد کنند. این‌ها می‌آیند که برای آن‌ها اطلاعات ببرند که ببینند چه خبر است. «يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ» بعد از مواضع تحریف کلام می‌کنند این را یعنی «يَقُولُونَ إِنَّ أُوتِيْتُمْ هَذَا فَخَذُوهُ وَإِنْ لَمْ تُؤْتُوهُ فَاخْذَرُوا»؛ می‌گویند: «إِنَّ أُوتِيْتُمْ هَذَا»؛ یعنی اگر این به شما گفته شد یا داده شد. همان که ما می‌گوییم، «فَخَذُوهُ» بگیرید! «وَإِنْ لَمْ تُؤْتُوهُ فَاخْذَرُوا» اگر به شما داده نشد، دوری کنید! چه کسانی این را می‌گویند. همان کسانی که این‌ها را جلو انداختند که این‌ها بیایند «سَمَّاعُونَ لِقَوْمٍ آخِرِينَ لَمْ يَأْتُوكَ» چون این‌ها می‌توانند در بدنه‌ی اسلامی نفوذ داشته باشند. نه یک صهیونیست یهودی آن پشت داستان، آن صهیونیست که نمی‌تواند بیاید بگوید چیست؟! او باید یک سری نفوذی در بدنه‌ی جامعه داشته باشد. بعد قرآن حرف‌ها را ترجمه می‌کند و این ترجمه شواهد زیادی دارد. این‌طور نیست که فکر کنید مثلاً این‌ها می‌گویند اگر این را گفتند قبول نکنید و اگر این را گفتند بپذیرید. قرآن روح حرف را می‌گیرد ترجمه می‌کند. کار قرآن این است؛ یعنی این‌طور نیست که بیاید همان جملات، همان حالات و رفتارها را بگوید. خیلی صحنه را به صورت ابتدایی یعنی آن

حاق صحنه را برای شما تفسیر می‌کند و می‌گوید: یک عده هستند پشت صحنه هستند، یک عده هستند وسط صحنه هستند. این‌ها حرف را برای آن‌ها می‌برند. حرف آن‌ها هم به این‌ها این است که این... بین داستان را خیلی شسته و رفته می‌کند و خلاصه می‌کند. یک سری این‌ها هستند، یک سری آن‌ها هستند. این‌ها نفوذ دارند. این‌ها هستند که می‌توانند بگیرند یا نگیرند! زنهار دهند یا بترسانند یا مرجون بشوند و اراجیف بگویند. آن‌ها که در آن پشت صحنه نمی‌توانند جلو بیایند؛ لذا این‌ها با هم ارتباط دارند. «سَمَاعُونَ»؛ گوش می‌کنند برای این‌که بروند یک اطلاعاتی بدهند. چقدر آیات عجیبی است. آدم فکر می‌کند این آیات همین امروز نازل شده.

«وَإِنْ لَمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُوا وَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ» چرا این حرف‌ها در سوره مائده آمده است. «فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا» ببینید آن‌جا داشت که «فَلَمَّا نَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ» این‌ها و «وَلَكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ» فلان و... این حرف‌هایی که آن‌جا داشت. «يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهَا وَتَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا» همه‌ی این‌ها را که دارد حالا این‌جا دارد. «الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يُطَهِّرْ قُلُوبَهُمْ»؛ این‌ها کسانی هستند که خدا اراده‌ی تطهیر قلب این‌ها را ندارد. قلب این‌ها طاهر نیست قسی است. حالا این‌جا معلوم می‌شود که قساوت قلب در مقابل چه بحثی است؟! در مقابل طهارت قلب است. این سه، چهار آیه را که به هم وصل کنید معلوم می‌شود **قساوت قلب** در مقابل **طهارت قلب** است.

«لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ»

(سؤال) این اشکالی ندارد. حالا شما یک وجه تفسیری دارید می‌گویید. ممکن است قرآن این تأمل را داشته باشد. در حقیقت این «لَمْ يَأْتُوكَ» که نیامده است. «يَقُولُونَ» چه کسانی؟ آن کسانی که «يُحَرِّفُونَ» این‌ها رفتند به آن‌ها گفتند.

ببینید «سَمَاعٌ» به معنای جاسوس است. جاسوس برای کسانی که «لِقَوْمٍ آخِرِينَ» هستند «سَمَاعٌ» به این معنی است؛ یعنی کسی که می‌آید جاسوسی می‌کند. برای او حرف گوش می‌کند؛ یعنی برای او است، مأمور او است.

(سؤال) بله سؤال شما درست است. حتماً «مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ» با «عَنْ مَوَاضِعِهِ» باید فرق کند. کلام از موضع خود یا بعد از موضع خود دارد تحریف می‌شود، نمی‌دانم! در این تأمل کرده بودم ولی نرسیده بودم به این که فرق «عَنْ مَوَاضِعِهِ» با «بَعْدِ مَوَاضِعِهِ» چیست. حالا شما تأمل کنید که فرق آن چیست؟

(سؤال) «عَنْ مَوَاضِعِهِ» خیلی در قرآن به کار نرفته است. همین جا است. در سوره نساء، آیه ۴۶ همین را داریم. «مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ» ما فقط این دو آیه را در «عَنْ مَوَاضِعِهِ» داریم؛ یعنی آیه‌ی ۱۳ سوره مبارکه مائده و آیه ۴۶ سوره مبارکه نساء است که «عَنْ مَوَاضِعِهِ» دارد. حالا شما به «مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ» فکر کنید.

(۱۳)... «وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلَّا قَلِيلاً مِنْهُمْ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ

الْمُحْسِنِينَ» *

این «خَائِنَةٌ» هم می‌تواند وزن مصدر باشد، مثل عاقبت، مثل وزن فاعله این‌طور باشد. هم می‌تواند تاء مبالغه باشد؛ مثل علامه که تاء آن تاء تأنیث نیست، یا می‌تواند «طائفة خائنة» هم باشد؛ مثلاً وصفی برای موصوف محذوف.

«وَاصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» یک نکته که باید دقت کرد ما عفو و صفح را توضیح دادیم.

به یاد دارید که ما یک **عفو و صفح تاکتیکی** تعریف کردیم که دارد «فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهَ بِأَمْرِهِ» (بقره: ۱۰۹) یعنی اصلاً عفو و صفح نسبت به خیانت است. این‌ها واقعاً جا دارد که یک دقت شود. در این آیه عفو و صفح یک مقدار در لسان تهدید است؛ یعنی این عفو و صفح با پیش‌زمینه‌ی خیلی مثبتی نیست؛ یعنی این نیست که «وَلْيَصْفَحُوا أَلَّا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (نور: ۲۲)؛ خدا می‌خواهد شما را ببخشد شما هم ملت را ببخشید!

می‌بینید که این جا دارد «وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلَّا قَلِيلاً مِنْهُمْ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ» و

در سوره بقره دارد «وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا» (۱۰۹)؛ بسیاری از

این اهل کتاب دوست دارند شما را بعد ایمان شما کافر کنند. «حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ»؛ از سر حسد بعد از این که حق برای آن‌ها تبیین شد. «فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا»؛ شما عفو و صفح کن «حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ» این عفو و صفح تاکتیکی است. برای همین هم است که اصلاً غایت دارد. نشان آن این است که غایت دارد. «حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ»؛ تا این که امر خدا برسد. «إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»؛ یعنی به معنای یک طور دست کاری نکردن است. در حقیقت تربیونی نکردن قضیه است. آدم همیشه خیانت را تربیونی نمی‌کند! این همان جوش‌های قبل از موعد است که اگر کسی آن را دستکاری کند قرمز می‌شود ولی جوش را آخر نمی‌ترکاند که گفتم الان همین اتفاق افتاد با این حرکاتی که ما کردیم یک لایه کار پیچیده‌تر و عمیق‌تر شد! با اظهار اخلاص نسبت به ولایت از طرف همه‌ی کسانی که آدم باورش می‌شد یا نمی‌شود، فکر کردند الان قضیه جمع شد، ولی جمع نشد، بلکه مخفی شد و حال آن که اگر آن حرفی که آقا فرموده بودند که با این مسئله فرعی برخورد کنید. اگر فرعی با این مسئله برخورد می‌شد، یک حاشیه‌هایی درست می‌شد که این اگر جوشی بود بیرون می‌زد و می‌ترکید؛ یعنی بالا می‌آمد و این را نگذاشتیم بالا بیاد! این همان عفو و صفحی است که اثر تاکتیکی دارد. عفو و صفح نسبت به خیانت.

ببینید آیه ۱۰۹ بقره و ۱۳ مائده که امر به عفو و صفح است در حالی که هر دو آیه اطلاع از خیانت می‌دهد. اصلاً عقلایی نیست که به این معنا باشد که خیانت می‌کنند. بابا بی‌خیال حالا خیانت می‌کنند. جامعه می‌پاشد، بمیرد. این که نیست. جواب این خنده‌ی شما است. به معنی این که نیست! چون این عفو و صفح غیر عقلایی است. این عفو و صفح دیگری است؛ یعنی بیرون نیاوردن کار و صفح کردن؛ یعنی صفحه را ورق زدن و تربیونی نکردن این چیزها، باید آن‌ها را تحمل کنیم. این قدر بلد نیستیم تحمل کنیم. در کلاس تاریخ در دانشگاه می‌گفتم خدا و کیلی اگر ما در زمان امام سجاد بودیم قطعاً انتقادهای خیلی جدی به امام سجاد می‌کردیم؛ چون امام سجاد هدایا و صلّه‌های ظلمه را قبول می‌کرد، پول‌های کلان از انسان‌های ظالم؛ یعنی همان حکام،

حکامی که بودند؛ حکام بنی مروان بودند؛ یعنی در این مدت این حکام بنی مروان هدایا و صلہ‌های این‌ها را قبول می‌کردند. یک طور انگار با این‌ها ساخت و پاخت کرده بودند! بعد حاکم چرا هدیه برای یک نفر می‌فرستد. برای دشمن خود هدیه می‌فرستد؟ چون احساس می‌کرد که اصلاً در واقعه‌ی حرّه به مدینه حمله کردند و این‌ها می‌خواستند خیلی غیورانه بجنگند. امام سجّاد اهل بیت مروان را هم برداشت و از شهر خارج شدند! خیلی این‌ها را اذیت کردند. حرکت‌هایی که الان آدم وقتی کل تاریخ را که نگاه می‌کند می‌گوید خوب شد ما نبودیم! یعنی اگر آدم ولایت و ولی را تشخیص ندهد در همه‌ی این جاها می‌ماند! خدا و کیلی انسان در این حرکت امام سجّاد که در واقعه‌ی حرّه اتفاق افتاد و ایشان از شهر خارج شد. خانواده‌ی مروان هم بیرون رفتند. این‌ها غیورانه می‌خواستند در مقابل یزید بجنگند و جنگیدند و شکست مفتضحانه‌ای هم خوردند و سه روز نوامیس این‌ها را حلال کرد که حالا امام ۲۲ ساله‌ی ما این‌ها را برداشته بیرون از شهر رفته. بعد که همه آب‌ها از آسیاب افتاد به مدینه تشریف آوردند و این‌ها هم شاکی از دست امام! بعد هم در شرایط تقیه‌ای حضرت یک طور زندگی کرد که اصلاً محبوب خلفا بود. بعد صلہ‌های کلان می‌دادند. بعد حضرت هم برمی‌داشت پول را صرف کار فرهنگی می‌کرد؛ یعنی چون عرب‌ها این قدر از امام سجّاد بدشان می‌آمد که هیچ محبوب دل عرب‌ها نبود، ولی در بین عجم‌ها و فارس شروع کرد به کار فرهنگی. این‌ها غلام‌ها و برده‌ها بودند. شروع می‌کرد یکی‌یکی این‌ها را می‌خرید. حداکثر یک سال تا دو سال این‌ها را در خانه خود نگه می‌داشت. دوره‌های فشرده‌ی طرح ولایت برگزار می‌کرد و این‌ها را آزاد می‌کرد. تا پنجاه هزار، صد هزار نفر را این طور آزاد کرد. این می‌شود کار فرهنگی! پول و هزینه را از آن فلان فلان شده‌ها می‌گرفت صرف کار فرهنگی می‌کرد. برای همین است که بعد از ۳۴ آن جا که امام سجّاد شروع کرد، جایی بود که می‌گفت بیست نفر هم در مدینه ما را دوست ندارند. نه این که ولایت دارند یا ندارند. اصلاً دوست ندارند! تا آن جا که کار خود را تمام کرد. تاریخ می‌گوید مدینه از موالیان علی بن الحسین پر شده بود. این‌ها هم عجم بودند.

می‌دانید که ایران و قم، آن موقع شروع کردند به شیعه شدن. این‌ها چون عجم بودند رفتند قم را تشکیل دادند. بعد کم‌کم قم در دل حکومت اهل تسنن مرکز تشیع شد. اصلاً وقتی آدم نگاه به سکوت‌های ائمه می‌کند، باید درس بگیرد. متأسفانه فریاد ائمه برای ما درس دارد اما سکوت آن‌ها درس ندارد! از فریاد آن‌ها درس گرفتیم از سکوت آن‌ها درس نگرفتیم. اگر ما زمان امام سجّاد بودیم واقعاً به امام سجّاد معترض بودیم. الآن مگر کسی جرأت دارد از ظلمه و این‌ها که هیچ یعنی جرأت داری از بعضی از دولت‌های اسلامی پول بگیری بروی کار فرهنگی بکنی؟! اگر جرأت داری این کار را بکن. انگ می‌چسبانند، ولی امام سجّاد این‌طور بود که می‌گفتند روی فارس‌ها و عجم‌ها داری کار می‌کنی؟! آن موقع این‌ها با عجم‌ها خیلی بد بودند، مخصوصاً که غلام هم بودند. یعنی امام ما این انگ‌ها را به خودش قبول کرده که ما الآن سر سفره امام سجّاد نشستیم. البته ما فکر می‌کنیم امام سجّاد یک گوشه ۳۴ سال داشت دعا می‌خواند. این است که باید ولی را تشخیص داد و پشت سر ولی باید حرکت کرد و خیلی وقت‌ها هم به نظر می‌آید باید یک آخرت‌گرایی کرد. به دلیل این‌که ایستاد و ثمرات را بعدها دید. ثمرات را یا من می‌بینم یا فرد دیگری می‌بیند. شما ثمرات کوتاه مدت قیام امام حسین را اگر بیاورید، می‌بینید خیلی کم است. اصلاً به این هزینه نمی‌ارزد؛ یعنی سود - هزینه که می‌کنید، می‌بینید که این هجده نفر از جوانان بنی‌هاشم جلوی تیغ بردن. بعد هم فضا رسانه‌ای نبوده که! یک عده را در بیابان کشتند و سر آن‌ها را برداشتند و آوردند. در یک فضای کاملاً غیر رسانه‌ای یک عده را در یک دشت این‌طور هجده نفر از اهل بیت این‌طور پر پر کردند. ثمرات کوتاه مدت آن خیلی کم بوده است. ثمرات بلند مدت آن خیلی زیاد بوده است. شما می‌بینید که هیچ اتّفاقی هم برای یزید نمی‌افتد! ما گاهی اوقات وقتی می‌خواهیم دین را بگوییم طوری می‌گوییم که انگار فقط امام حسین است! چون امام حسین با یزید بیعت نکرد. با صدای بلند می‌گوییم: بله نکرد ولی امام سجّاد کرد، آهسته می‌گوییم: بله کرد؛ یعنی ظاهراً کار بدی بود که این را می‌توانیم جواب دهیم که امام حسین نکرد ولی امام سجّاد کرد.

(سؤال) ببینید این‌ها اموال شخصی نبود. البته یک سری انسان‌های پولدار هم در کنار امام سجّاد بوده مثل عبدالله بن جعفر همسر حضرت زینب که در مدینه خیلی پولدار بوده است. این‌طور پولدارها هم، بعضی از افراد پولدار پول آن‌ها خیلی برای کار کردن به درد می‌خورد. البته اموال حکومت‌ها دست امام بوده است. این‌ها را ببینید. یک موقع است شما این‌ها را می‌آوردید انگار آن مال تطهیر می‌شود. یعنی مال را می‌گیرید آن به عنوان بازوی کار استفاده نمی‌کند.

(سؤال) حالا این هم سؤالی است. باید ببینیم که چرا امام حسین آن‌جا نرفت ولی امام سجّاد گرفت؟! کما این‌که این‌جا امام حسین بیعت نکرد. امام سجّاد بیعت کرد. این‌ها قطعاً تحت یک قاعده جلو نمی‌رود.

(سؤال) حالا این‌ها باید شاخص‌های آن را ببینید. من که گیر نیاوردم! در کار اهل بیت واقعاً این‌قدر تنوع برخورد وجود دارد، گیر آوردن شاخص‌های آن این‌قدر راحت نیست. مثلاً حضرت می‌گویند «مِثْلِي لَا يُبَايِعُ مِثْلَكَ»؛ مثل من با مثل تو بیعت نمی‌کند. آن وقت حضرت سجّاد بیعت می‌کند! البته شرایط حکومتی متفاوت هم می‌شود؛ یعنی حکومت‌های منطقه‌ای به وجود می‌آید. یعنی حکومت مختار در کوفه و بصره می‌شود، آل زبیر در مکه می‌شود. دیگری در شامات می‌شود. ولی می‌بینید که به هر جهت با همه‌ی این چیزهایی که ما می‌گوییم حکام ظالم و قتل‌های آن‌ها می‌سازند. می‌سازند ولی برای سرنگونی! اصلاً کار امام سجّاد است که می‌بینید زمینه‌ی افول دولت بنی امیه که با این مروان حمار، یعنی مروان خر معروف است. داستان جالبی هم دارد که چگونه بنی امیه با تمام وحشی‌گری خود، این در یک جنگ دستشویی او گرفته بوده و او به دستشویی رفته بود. این‌که در دستشویی بوده یک نفر آمده او را زده کشته است و کلاً سلسله‌ی بنی امیه با این جمع می‌شود. می‌گویند «ذهب الدولة ببولة» ببینید یک دولت را خدا با این تحقیر برد؛ یعنی خدا بعضی وقت‌ها در این تاریخ یک چیزی نشان می‌دهد. با همه‌ی این وحشیگری‌ها «ذهب الدولة ببولة».

حالا به هر جهت این طهارت قلب در برابر قساوت قلب؛ یعنی کسی که با دین مواجه می‌شود و معارف دین را خیلی راحت می‌پذیرد. این‌ها واقعاً طاهر هستند. این قلب طاهری دارد. ما در همین دوره‌ی حوزه‌ی دانشجویی شریف داشتیم در مورد یک سری چیزها مصاحبه می‌کردیم. یک بنده‌ی خدایی بود از او دلیل می‌پرسیدیم حالا من که زیاد دلیل نمی‌پرسیدم. از او دلیل می‌پرسیدیم گفت من یک روایت دیدم که پیغمبر می‌گوید انسان باید یک روز از هفته را اختصاص به معارف دهد. داریم «أَفْ لِكُلِّ مُسْلِمٍ جُمُعَةٍ يَوْمًا يَتَفَقَّهُ فِيهِ أَمْرَ دِينِهِ وَيَسْأَلُ عَنْ دِينِهِ»^۳ باید یک روز در هفته را به یادگیری معارف دین خود اختصاص دهد. دکتری هم می‌خواند. من احساس کردم که باید... خیلی راحت گفت: من روایت را دیدم پس فهمیدم که باید... احساس کردم چقدر راحت قبول کرده است. خوب این روایت را خیلی از افراد دیدند. این‌که این قدر معارف را راحت قبول می‌کند، می‌پذیرد، پا به پای آن می‌آید، این‌ها نشان از طهارت قلب دارد.

(۱۴) «إِنَّا نَصَارَىٰ أَحَدُنَا مِثْلَآفَهُمْ فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا دُكِّرُوا بِهِ فَأَعْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَىٰ

يَوْمِ الْقِيَامَةِ»

این «الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ» که در مورد این‌ها گفته است. وقتی «فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا دُكِّرُوا بِهِ». نکته این است که از این طرف نعمات می‌آید. از این طرف «فَأَعْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ»؛ عداوت هم تا قیامت می‌آید؛ یعنی هر دو می‌آید. بین این دو با هم است که می‌بینید که وقتی می‌آید آشوب است. نعمات می‌آید «الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ» هم می‌آید. ببینید الآن شما که اوایل جنگ را به یاد ندارید. شما الآن بهتر می‌پوشید، بهتر می‌خورید. همه چیز بهتر است. ولی آن همدلی‌ها نیست! این چیست؟ این برای همان است که این وسط یک مشکل است. شما می‌بینید که در مسیر بد رفتن شباهت‌هایی می‌آورد ولی شباهتی نمی‌آورد که در آن مؤانست هم باشد. شما در جهنم هم دارید که می‌گوید «كَلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعْنَتٌ أَخْتَهَا» (اعراف: ۳۸)؛ یعنی اختیّت می‌آورد، شباهت می‌آورد. این اختیّت به معنای خواهر بودن نیست. «لَعْنَتٌ أَخْتَهَا» یعنی نه این‌که خواهرش

لعنت می‌کنند. این می‌گویید «کان و اخواتها» کان و مماثل کان «كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعْنَتْ أُخْتَهَا» اختیّت می‌آورد، مشابهت می‌آورد. منتها این مشابهت مؤانست نمی‌آورد. مشابهتی است که در متن خود «الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ» دارد. این طور مشابهتی می‌آورد.

جمع قلبها فقط در دین

تألیف قلوب فقط در محضر دین انجام می‌شود. این یک چیز است که در قرآن می‌خوانید. نه یکبار و دوبار، ده بار صدبار بلکه مدام می‌گوید که بین خود یهودی‌ها «الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ» است، بین مسیحی‌ها «الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ» است، بین مسیحی‌ها و یهودی‌ها «الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ» است، بین مسلمانان با آنها «الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ» است. ولی بین خود مسلمان‌ها «رُحَمَاءٌ بَيْنَهُمْ» (فتح: ۲۹) می‌باشد. در بین مسلمانان «كُنْتُمْ أَعْدَاءَ فَأَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ» (انفال: ۶۳) است. این آیه‌ی برای آن موقع نیست که این آیه‌ی زنده‌ی تاریخ است که «كُنْتُمْ أَعْدَاءَ فَأَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا»؛ شما دشمن بودید. به نعمت الهی شما اخوان شدید، برادران هم شدید. «فَأَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ»؛ دین بین شما پیوند زد، پیوند داد. این تألیف قلوب در پیوند دین انجام می‌شود و گرنه اگر نباشد چه مسلمان، چه مسیحی، کسی که از راه حق خارج می‌شود. مشابهت می‌آورد ولی «الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ» هم می‌آورد. کفیت می‌آورد ولی «الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ» هم می‌آورد. لذا هر مشابهتی مؤانست نمی‌شود. شما من باب این که دیوانه‌ی دیوانه ببیند خوشش آید، یک آدم بد به خواستگاری یک آدم بد برود و مورد پسند او هم باشد و ازدواج هم بکنند، ولی این خوشبختی نمی‌آورد. خوشبختی، تألیف قلوب را فقط دین می‌آورد. فقط دین آرامش می‌دهد. «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (رعد: ۲۸) اگر کسی از دین اعراض کند. «مَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى» (طه: ۱۲۴)؛ غیر از این که در آن دنیا کور محسور می‌شود، او در همین دنیا معیشت تنگ می‌کند. دوری از یاد خدا معیشت و عیش انسان را تنگ می‌کند، کار آدم را تنگ می‌کند. موجب

«الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ» در این عالم می‌شود. همه‌ی این‌ها می‌شود. لذا جزء پیشرفته‌ترین عذاب‌های الهی می‌شود.

آن آیه‌ی معروف سوره مبارکه انعام را به یاد دارید که یک موقع می‌خواندیم. آیه ۶۵ انعام، ص ۱۳۵. فرق این **تحزب حق** و **تحزب باطل** در این آیات می‌فهمیم.

قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبَسَكُمْ شِيْعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ انظُرْ كَيْفَ نَصَّرَفُ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ *

«قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ» خدا قادر است که عذابی از فوق، از «تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ»؛ زیر پای شما، بالای سر شما عذاب بیاورد یا یک عذاب دیگر «أَوْ يَلْبَسَكُمْ شِيْعًا»؛ یا این که شما را به گروه‌های مختلف، لباس گروهی به شما بپوشاند. شما به گروه‌های مختلف تبدیل شوید. منتهای مراتب آیا این گروه‌های مختلف تبدیل شدن این حتماً بد است؟

(۴۹: ۱۴: ۰۱) نظر شما در مورد تحزب چیست؟ تحزب بد است؟ در همان آیات گفتیم اگر تحزب توسط یک موسی باشد که نقبایی داشته باشد. این پایین مشرب‌ها متفاوت باشند، ولی تحت ولایت موسی حرکت کنند. این اشکال ندارد. چون این **نقطه‌ی همگرایی** دارند. ولی وقتی که گروه‌ها شروع به تقسیم شدن کردند. «يَلْبَسَكُمْ شِيْعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ» (انعام: ۶۵) آن موقع یک طور شود بعضی از شما دارید بعضی دیگر را می‌گزید؛ یعنی شروع به گزیدن همدیگر کردند. نه این که در مشارب مختلف دارید حرکت می‌کنید. نقطه‌ی همگرایی شما ندارید که آن ولایت موسی باشد. و آن نقطه‌ی همگرایی باشد که نقبایی داشته باشد. «قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرَبَهُمْ» (بقره: ۶۰) باشد. این طور باشد. این طور نیستید. فقط دارید می‌گویید. این که شما را به گروه‌های مختلف تبدیل کند که همدیگر را بگزید. این جزء عذاب‌های پیشرفته‌ی خدا است. (۵۷: ۱۵: ۰۱)

بعد می‌گوید: «انظُرْ كَيْفَ نَصَّرَفُ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ» (انعام: ۶۵)؛ ببین چطور ما آیات را باز می‌کنیم، تثبیت می‌کنیم، تبیین می‌کنیم باشد که این‌ها تفقه کنند، موشکاف شوند. این حرف‌ها

را بفهمند. این که شما در قرآن به صورت گزاره‌های قطعی می‌بینید که بین مسیحیت «الْعَدَاوَةُ وَ الْبُغْضَاءُ»، بین یهودیت «الْعَدَاوَةُ وَ الْبُغْضَاءُ»، یهودی‌ها با مسیحی‌ها هم همین‌طور هستند، دارد: «قَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصْرَى عَلَى شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصَارَى لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَى شَيْءٍ» (بقره: ۱۱۳)؛ این‌ها به آن‌ها می‌گویند شما هیچ چیز نیستید. آن‌ها هم به این‌ها می‌گویند شما هیچ چیز نیستید. یعنی (۰۳: ۱۷: ۰۱) این می‌شود قاعده‌ی حرکت کردن بر غیر محور خدا و همگرایی. این نقطه‌ی همگرایی یک نقطه همگرایی انسانی هم لازم دارد؛ یعنی جامعه‌ی دینی نقطه همگرایی انسانی لازم دارد. فقط خود دین نیست. در دین این نقطه همگرایی انسانی درست شده است (۲۵: ۱۷: ۰۱).

آیه دارد. مسلمانان با آن‌ها «الْعَدَاوَةُ وَ الْبُغْضَاءُ» دارند. آن‌ها خود «الْعَدَاوَةُ وَ الْبُغْضَاءُ» دارند. آیه دارد: «إِنَّا بَرَاءٌ مِّنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَ الْبُغْضَاءُ أَبَدًا» (ممتحنه: ۴)؛ ما بری‌ء از شما هستیم و «الْعَدَاوَةُ وَ الْبُغْضَاءُ» ابداً به وجود می‌آید. روابط این مدلی می‌شود.

(۱۴): «وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ فَأَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَ الْبُغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَسَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ اللَّهُ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ»

کسی که بخشی از دین را کنار بگذارد، چون همه‌ی دین را اصلاً نمی‌شود کنار گذاشت. همه‌ی دین را کسی نمی‌تواند کنار بگذارد؛ لذا اصلاً کسی نیست همه‌ی دین را کلاً کنار بگذارد. همیشه بحث این است که یک بخش از دین را انسان کنار بگذارد. «فَأَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَ الْبُغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَسَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ اللَّهُ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ» خدا به آن چیزی که این‌ها انجام می‌دهند «سَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ»، «یا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَ يَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ»؛ رسول ما برای شما آمده است که تبیین کند برای شما کثیری از آنچه که «تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ» چون یکی از سنت‌های اساسی این‌ها این بود که کتاب را مخفی می‌کردند. این‌ها بیاید تبیین کند و «وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ» و کثیر آن را هم عفو کند؛ یعنی نیاورد. «يَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ»

این که می گوید «یا مَنْ يَقْبَلُ الْيَسِيرَ وَيَعْفُو عَنِ الْكَثِيرِ أَقْبَلَ مِنِّي الْيَسِيرَ وَأَغْفُ عَنِّي الْكَثِيرَ»^۴، «وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ» (شوری: ۲۵)؛ که خدا توبه را از عباد فرمود یا مثلاً «وَمَا أَصَابَكُمْ مِّنْ مُّصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبْتُمْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ» (شوری: ۳۰)؛ خدا کثیری از چیزها را می بخشد.

(۱۵): یا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِّمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُّبِينٌ *

این جا «يَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ» در زمینه‌ی «تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ» است؛ یعنی خدا «تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ» را آورده بالا نشان داده است «وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ»؛ یک بخش‌هایی از آن را نگفته است؛ یعنی از کتاب‌های پیشین آن‌ها را نگفته است؛ یعنی شاید لزومی نداشته که بگوید. از کتاب‌های پیشین بخش‌های را که لزوم داشته که گفته شود نگفته است. بخش‌هایی لزومی نداشته. شما مخفی کردید خدا هم نگفته است. پس کثیری از چیزهایی که تو مخفی کردی این رسول چیزی راجع به آن‌ها نگفته است؛ یعنی ممکن است احکامی باشد، چیزهایی باشد، حرف‌هایی باشد لزومی نداشته. همین «وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ» معلوم است که این رسولی که آمده تبیین کند یک چیزهایی را نگفتند، یعنی لزومی نداشته، یعنی به کتاب قبل نمی‌شود. به همین کتاب می‌شود. «وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ» یعنی لزومی نداشته، اصلاً نگفته است. «كَثِيرًا مِّمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ»، را گفته و کثیری را هم نگفته است. لزومی هم نداشته است. چون برای الآن نیست.

از خود این آیه هم استخراج می‌شود که اصلاً اولاً دین موسی و عیسی الآن نیست. چون این رسول شما یک چیزهایی را مخفی کردید که نگفته است. بعد هم لزومی نداشته که نگفته است. اولاً شما مسیحیت حقیقی، یهودیت حقیقی را نمی‌توانید بیابید! چون مخفی کردید و به آن‌ها نگفتید. بعد هم لزومی نداشته که نگفته است؛ پس باید شرایطی را که لزومی دارد و شرایط جدید را باید لحاظ کرد.

«قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ»؛ برای شما نور و کتاب مبین آمده است. این هم یک چیز عجیبی است که نور و کتاب مبین برای شما آمده است. این چیست؟ آیا یعنی پیغمبر و قرآن؟ آیا یعنی قرآن و کتاب مبین؟ من چند آیه به شما نشان می‌دهم و تفسیر آن را برای بعد می‌گذاریم. ببینید این که قرآن نور است در حقایق بالاتر در این مرتبه‌ی پایین که تنزل پیدا می‌شود، در این مرتبه‌ی تنزل، ائمه و پیغمبر و این‌ها خود را فدای قرآن هم می‌کنند. این که فدای قرآن می‌کنند فدای چه چیز قرآن می‌کنند. فدای پوست و جلد قرآن نمی‌کنند! آن‌ها خود را فدای آن حقایق بالایی قرآن می‌کنند؛ یعنی این پایین این بدن آن‌ها فدای جان قرآن می‌شود. ببینید این‌ها هم بدن دارند، هم روح دارند، قرآن هم یک بدن دارد و یک روح دارد. این پایین که می‌گویم خودشان را فدای قرآن می‌کنند چه چیز را فدای چه می‌کنند؟ جان خود را فدای جان قرآن می‌کنند. نه! چون که نشان می‌دهد در آیاتی جان رسول الله از جان قرآن بالاتر است؛ البته قرآن اصلاً سعی نمی‌کند که به صورت رسمی و شفاف بیاید آشکار کند و بگوید. این است. جزء دأب قرآن است.

آیه ۱۵۷ سوره مبارکه اعراف که آیه‌ی معروفی هم است ببینید بارها هم خواندیم. تکه‌های اول آن را نمی‌خوانم. دارد «فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ»؛ کسانی که به پیغمبر ایمان آوردند و تویح تکریم کردند و نصرت کردند. «وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ»؛ و تبعیت کردند از نوری که «أُنزِلَ مَعَهُ»؛ یعنی با پیغمبر نازل شد. این جا محور معیت کیست؟ خود پیغمبر است. این نوری است که با پیغمبر است.

در قرآن در ادبیات قرآنی نکته‌ای بوده که بارها گفته شده، توضیح داده شده است که محور معیت، آن وقت که می‌گوییم «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ» (فتح: ۲۹)؛ وقتی که می‌گویید پیغمبر و معه محور معیت پیغمبر است. «النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ» اگر این نور قرآن باشد که «أُنزِلَ مَعَهُ»، با محوریت پیغمبر است؛ یعنی این جا حقیقت پیغمبر...

این که این قدر پیغمبر روایت می‌خواند «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورَ نَبِيِّكَ»^۵ «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورَ جَدِّنَا»، «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورَ مُحَمَّدٍ(ص)» این که اولین چیزی که خلق شده است، اولین مخلوق، اولین صادر، صادر نخستین؛ این اولین‌ها پیغمبر نور پیغمبر است. آن حقیقت وجودی پیغمبر است که قرآن از آن در حقیقت تازه منتشی می‌شود و بیرون می‌آید. این که بعضی‌ها مثل امثال بعضی‌ها که حقیقت وحی را نفهمیدند و گفتند وحی را، این حرف عرفانی عمیق را تبدیل به حرف سخیف کردند و گفتند که وحی ساخته‌ی پیغمبر است؛ یعنی آمدند این را به عوالم پایین آوردند. وحی آن حقیقت نوری قرآن، منتشی از آن حقیقت نوری پیغمبر است در عوالم بالا. ولی خوب وحی را جبرئیل در این عوالم پایین به پیغمبر گفته است. این معلّم ملائکه است. «أَنْزَلَ مَعَهُ» این نور اگر به معنای قرآن باشد که نور و کتاب مبین، اگر این‌طور بگوییم که می‌شود نور و کتاب مبین، کتاب مبین آن موقع می‌شود آن حقیقت‌های بالایی خود کتاب.

نور به معنای خود پیامبر هم بعید نیست باشد، به معنای ائمه هم بعید نیست باشد. حالا به چند آیه من اشاره می‌کنم. این آیات را با هم ببینیم تا شما به آن فکر کنید. ببینید شما آیه ۶۱ فرقان را بیاورید، ۴۶ احزاب را بیاورید، ۱۶ نور را بیاورید.^۶

در آیه ۴۵ احزاب، از حضرت به عنوان سراج یاد می‌کند. به معنای چراغ، چراغی که نور می‌دهد. به این الفاظ دقت کنید. «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا* وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا» ببینید این لفظ شاهد، مبشّر، نذیر معلوم است بالاخره معنی این آیات واضح است، اما یعنی چه که تو چراغی هستی که نور می‌دهی؟ معلوم است که آیات می‌خواهد شما را به فضاهای دیگر ببرد. معلوم است که این چراغ لامپ نیست! ولی یک چیزی هست که می‌توان به آن چراغ گفت. نور هم که می‌دهد از این نورها نمی‌دهد. ولی واقعاً نور می‌دهد. یک نور دارد می‌دهد. سراج منیر است. چراغ نوردهنده است. الآن واضح است که یک نور خاص است که حالا تا یک حدّ آن واضح است.

بعد در آیه‌ی ۶۱ فرقان فرق بین سراج و آن نور را می‌بینید «تَبَارَكَ الَّذِي جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَجَعَلَ فِيهَا سِرَاجًا وَقَمَرًا مُنِيرًا» یک قمر هم این‌جا اضافه شده است که در سماء بروجی گذاشته است. شما نگویند معلوم است این سماء آن سماء است. نه! این قضیه یک مقدار جدی‌تر از این حرف‌ها است. اگر خواستید برای شما در قرآن شاهد می‌آورم که این‌جا که می‌گوید این بروج را در آسمان ما آفریدیم. «وَحَفِظْنَاهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ» (حجر: ۱۲)؛ این‌ها را حفظ کردیم از این‌که شیطان نزدیک این‌ها شود. اگر شیطان بخواهد به این برج‌ها نزدیک شود، ما این‌ها را با شهاب می‌زنیم، اصلاً این از فضاهای عجیب در قرآن است. یعنی چه با شهاب آن‌ها را می‌زنیم؟ مگر شیطان با شهاب رانده می‌شود! «تَبَارَكَ الَّذِي جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَجَعَلَ فِيهَا سِرَاجًا وَقَمَرًا مُنِيرًا»؛ در این آسمان یک برج‌هایی گذاشته شده است. حالا تفاسیر روایی این‌ها هنگامه است! «وَجَعَلَ فِيهَا سِرَاجًا وَقَمَرًا مُنِيرًا»؛ ما در آن سراج گذاشتیم و آن قمر منیر را ما در این برج‌ها گذاشتیم.

حالا بیایید آیه ۱۶، سوره نوح، ص ۵۷۱ را ببینید! چندین آیه این‌طور است. «أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا»؛ خدا این آسمان را هفت طبقه خلق کرده است. «سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا»؛ طبقه به طبقه و مطبق خلق کرده است؛ یعنی طبقات روی هم قرار گرفتند که حالا این‌ها باز خواستید رمزگشایی دارد! این هفت آسمان دارد مطبق روی همدیگر رفته است که در بهشت هم همین‌طور است. اگر همه در غرف مبنیه‌ای که «فَوْقِهَا عُرْفٌ» (زمر: ۲۰)؛ آپارتمانی زندگی می‌کنند، منتها آپارتمان آن این‌طور است که در هر طبقه‌ی آن همه چیز هست. حیاط دارد. استخر حوض «مَا يَشْتَهُونَ» رود عسل مصفا. داریم که «عَرَضُهَا كَعَرَضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ» (حدید: ۲۱)؛ هر بهشت مؤمن از آسمان تا زمین است و بوی آن متعلق به خود است. این غرف مبنیه «فَوْقِهَا عُرْفٌ» معلوم است که قرآن می‌خواهد یک خبر بدهد. مثلاً می‌گوید «عُرْفٌ مِنْ فَوْقِهَا عُرْفٌ مَبْنِيَّةٌ» بعد می‌گوید: «وَجَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا» قرار داده است این نور را در «سَبْعَ سَمَاوَاتٍ» که این‌ها

طبقه، طبقه رفته است. «وَجَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَجَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجًا» این شمس را سراج کرده، این قمر را نور، یک ادبیات خاصی رفته رفته دارد شکل می گیرد که شمس سراج است. قمر خود چیزی است که نور شمس را می گیرد. آن «وَجَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا» بعد بیا درست کن که «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (نور: ۳۵) که آن موقع آن نور که در این قمر گذاشتند این اقمار، بعد می گوید: «أَيْنَ الْأَقْمَارُ الْمُنِيرَةُ»^۷

به اینها دقت کنید. این که ما به ائمه می گوئیم که شما اقمار منیر هستید، شما انجم هستید، این هستید، آن هستید. و صفاتی که به آنها می دهیم. اگر یک دقتی کنید می بینید که در آن رمزگشایی فراوانی وجود دارد که قرآن هم سعی نمی کند این رمزها را آشکار کند و گذاشته برای این که تفاسیر متعدد را روی آن پیاده کند.

صلوات!

۱- بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۵۵.

۲- نهج البلاغه، حکمت ۲۵.

۳- بحار الأنوار، ج ۱، ص ۱۷۶.

۴- دعای سحرهای ماه رمضان.

۵- بحار الأنوار، ج ۵۴، ص ۳۰۷.

۶- من اصرار دارم شما آیات را از روی قرآن ببینید؛ یعنی وقتی ببینید رفته رفته انس شما با قرآن زیاد می شود.

۷- دعای ندبه.